

تنها مسیر(راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی)-۱۷

**پناهیان: رابطه مبارزه با نفس با دیگر مفاهیم دینی: ایمان، تقوا، عبد و ولایت/ ایمان؛ «انگیزه»، مبارزه با نفس/ تقوا؛ «برنامه»، مبارزه با نفس / «مبارزه با نفس» با برنامه‌ای که نقشی در آن نداریم، تنها راه عبد شدن/ «ولایت» نهایی‌ترین امتحان مبارزه با نفس / چرا خطای اهل ولایت بخشیده می‌شود؟**

حجت الاسلام و المسلمین پناهیان، شبهای ماه مبارک رمضان در اولین ساعات بامداد (حدود ساعت ۲۴) در مسجد امام صادق (ع) - جنب میدان فلسطین، به مدت ۳۰ شب و با موضوع «تنها مسیر(راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی)» سخنرانی می‌کند و پایان بخش برنامه شبهای این مسجد، دقایقی مداحی و سپس مناجات حجت الاسلام علیرضا پناهیان از ساعت ۱:۳۰ بامداد است. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در هفدهمین جلسه را می‌خوانید:

### ما همواره مجبوریم با برخی تمایلات خود مخالفت کنیم

- در جلسات قبل بحث ما به اینجا رسید که ما مجبوریم با برخی از تمایلات خودمان مخالفت کنیم. این اجبار به دلیل ساختار وجود انسان و ساختار حیات است. در مورد ساختار وجودی انسان ذکر شد که **تنها راه رشد قوای روحی و حتی جسمی انسان در مخالفت کردن با دوست‌داشتنی‌ها است.** در مورد ساختار حیات هم به دلایلی مانند نرسیدن انسان به آرزوهایش، پیر و فرسوده شدن و ... اشاره شد که ما را مجاب به مبارزه با هوای نفس و دوست‌داشتنی‌ها می‌کند.

### ایمان؛ انگیزه لازم برای مبارزه با نفس/ تقوا؛ برنامه مبارزه با نفس

- انگیزه لازم برای این مبارزه با نفس، ایمان است و برنامه مبارزه با نفس، تقوا است. ایمان، برای شما هدف تعیین می‌کند تا بتوانی با انگیزه و شوق از این میدان پرخطر عبور کنی. ایمان می‌گوید بعد از این دنیا، عالم دیگری هست که در آن جاودانه هستی. ایمان بیان می‌کند که خرابی این دنیا حکمتی داشته که به نفع تو بوده است و کسی که تو را در این شرایط قرار داده، برنامه هم داده است؛ بیا و به او اطمینان کن.
- **بعد از پذیرش ایمان، برنامه عبور از این میدان مین، تقوا است. جواب به این سؤال که الان چگونه باید حرکت کنیم و کدام یک از دوست‌داشتنی‌ها را باید کنار بگذاریم، آغاز دیانت است.**

رابطه تقوا و «عبد بودن»/ برنامه را خود خدا باید بدهد/ برنامه باید طوری باشد که اثری از «من» باقی نماند

- بعد از اینکه پذیرفتیم که باید از برخی علاقه‌های خود بگذریم، این سؤال پیش می‌آید که از کدام یک از علاقه‌های خود بگذریم؟ در پاسخ می‌گوییم: **در اصل ما برای رسیدن به خدا قرار شد از برخی علاقه‌های خود بگذریم و خداوند به ما می‌فرماید: «تو آن قدر باید از علاقه‌های خودت بگذری تا اثری از «من» تو باقی نماند. لذا اگر از برخی علاقه‌ها بگذری ولی «من» را حفظ کنی، نقض غرض شده است و این نوع مبارزه با نفس حداکثر به درد دنیای تو می‌خورد. اگر خودت برنامه را تنظیم کنی، هنوز «من» باقی است و اتفاقاً این «من» به خاطر اینکه**

**خودش برای مبارزه برنامه‌ریزی کرده است، بزرگ‌تر هم شده است.» اگر خودمان برنامه‌ریزی کنیم «من» ما توژم پیدا می‌کند پس باید خودِ خدا برنامه را بدهد و خدا هم با بیان دستوراتی در حلال و حرام و تعیین امور واجب و عبادات و ..... شروع می‌کند.**

• خداوند به ما برنامه می‌دهد و مبارزه با هوای نفس را مدیریت می‌کند و می‌فرماید: «اگر من بخواهم مدیریت کنم، تو باید «عبد» ذلیل من باشی.» عبد هم مانند برده، هیچ چیزی برای خودش ندارد. قرار هم همین بوده که ما آن قدر لذت‌ها و دوست‌داشتنی‌ها را کنار بگذاریم که دیگر چیزی از «منیت» ما باقی نماند تا از خودِ خدا لذت ببریم و این یعنی عبد بودن. در این راه تشریک مساعی هم نداریم که بعضی جاها را خدا نظر بدهد و بعضی جاها را خودمان پیشنهاد بدهیم و بخواهیم کار را با مشارکت جلو ببریم. هر جا هم نتوانستی، باید توبه کنی و خدا مهلت می‌دهد. خدا سخت نمی‌گیرد. ولی حالا که عبد شدی هر جا نتوانستی طبق دستور کار کنی باید بگویی: «غلط کردم» یعنی باید استغفار کنی.

**عمل به برنامه‌ای که خودت در آن نقش نداشته باشی، تنها راه عبد شدن و از بین رفتن «منیت»/این برنامه، همان تقواست**

• **تو به برنامه‌ای نیاز داری که در از بین بردن انانیت به تو کمک کند تا عبدِ ذلیل خدا بشوی و از او لذت ببری. این «من» اگر بخواهد از بین برود، لازمه‌اش عمل به برنامه‌ای است که خودت در آن نقش نداشته باشی.**

• لذا وقتی از آقای بهجت (ره) درخواست می‌کردند که برای سیر و سلوک برنامه یا کتاب معرفی کنند، ایشان می‌فرمود: همین رساله‌های عملیه! یعنی برنامه طی کردن این راه و برنامه سیر و سلوک، عمل کردن به رساله‌های عملیه است. رزمندگان در دوران دفاع مقدس با رساله‌های عملیه عشق‌بازی می‌کردند. چون آماده بودند که از جان خودشان بگذرند، خداوند نوعی حس خداپرستی را در آنها بیدار می‌کرد که دوست داشتند حرف گوش کنند و بیشترین دستورات در رساله عملیه است.

**برنامه مبارزه با نفس، ما را «عبد» بودن می‌رساند / عبد، کسی است که حاضر است طبق دستور و برنامه مولای خود عمل کند**

• اگر مبارزه با نفس را «خودمان» مدیریت کنیم، فایده ندارد و باز هم می‌شود «خودپرستی» نه «خداپرستی»! مثل کسانی که رنج می‌کشند اما رشد نمی‌کنند. اگر کسی رنج کشید ولی نورانی نشد، باید بداند که بد (اشتباه) رنج کشیده است، یعنی مبارزه با نفس کرده و رنج کشیده ولی نفس و هوای نفس او از بین نرفته است. رنج کشیدن در دنیا قطعی است و اگر به خاطر خدا رنج نکشی، به خاطر خودت رنج خواهی کشید.

• **این برنامه مبارزه با نفس ما را به مقوله عبد می‌رساند، چون عبد، کسی است که حاضر است «دستور» گوش کند و طبق برنامه مولای خود عمل کند، به همان اندازه‌ای که یک برده از ارباب خودش دستور گوش می‌کند.**

- رابطه ما با خداوند و رابطه ما با مأمور راهنمایی و رانندگی (از نظر گوش کردن به دستور) خیلی فرق می‌کند. مأمور راهنمایی و رانندگی فقط یک سری دستور می‌دهد تا رانندگی در سطح شهر با نظم و طبق مقررات باشد، و مثلاً به اینکه شما داخل ماشین چه کاری می‌کنید، کاری ندارد. ولی رابطه پروردگار عالم با ما این‌طور نیست. یک‌سری مقررات اعلام می‌کند و بعد نگاه می‌کند آیا از نفس تو چیزی باقی است یا نه؟ تا اگر هنوز باقی است، به وسیله بقیه امتحانات و سختی‌ها، آن نفسانیت و منیت را از بین ببرد. البته خدا با مهربانی و صبورانه، و با گذشت این کار را می‌کند و فرصت می‌دهد و به عمل کم ما قانع است. باید همه صفات و ویژگی‌های خدا را ببینیم. خدا با مراعات، هوای نفس را از تو می‌گیرد.

### «تقوا» همان «مبارزه با نفس» است به علاوه دو ویژگی: ۱. برای خدا ۲. با برنامه خدا

- ما باید یکسری از لذت‌ها را با این هدف کنار بگذاریم که به لذت خدا برسیم و به خدا اتصال پیدا کنیم و مزه ملاقات خدا را بچشیم. ما به حکم عقل باید مشغول لذت برتر باشیم.
- در این شب‌ها ما باید بسیار توبه کنیم که مشغول خدا به عنوان برترین لذت عالم نبوده‌ایم. ماه رمضان را خدا قرار داده است که مشغول او باشیم. ما چاره‌ای نداریم جز اینکه خودمان را تسلیم کنیم و بگوییم خدایا! شما خودتان مدیریت بفرمائید. خدا هم می‌فرماید: «بله، چاره دیگری نیست! من تو را به چه کسی بسپارم؟ به هر کسی بسپارم، عبد او شده‌ای و به من نمی‌رسی. **تو باید عبد من باشی و خودت را در راه «من خدا»، فنا کنی. تو باید در راه رسیدن به لذتی که از من می‌بری، از خود بی خود شوی. پس من خودم باید مدیریت کنم و از امروز اسم تو را «عبد» می‌گذارم.** و تو هم که قبول کردی عبد شوی، دیگر باید دستورها را اجرا کنی. هر دستوری که تعیین کردم، چه تقدیری و چه تکلیفی، فقط دنبال دستور من باش.»
- بعد از اینکه اصل زجر کشیدن را که قبول کرده و پذیرفتیم، باید سراغ «برنامه» و رضایت از سختی‌های در طول راه برویم.
- وقتی خداوند برنامه را می‌دهد، می‌فرماید: «دستور مرا مراقبت کن» اینجا دیگر نام مبارزه با نفس را به کار نمی‌برد بلکه از «تقوا» سخن به میان می‌آورد. تقوا، یک مبارزه با نفس خام نیست. مبارزه با نفسی است که دو ویژگی دارد: ۱- جهت الهی دارد و فقط برای دنیا مبارزه با هوای نفس نمی‌کنی، بلکه برای رسیدن به ملاقات خدا مبارزه با نفس می‌کنی. بنابراین تقوا، همان مبارزه با نفس است ولی برای خدا ۲- ویژگی دوم آن این است که تقوا همان مبارزه با نفس است ولی با برنامه خدا.

### برای امتحان نهایی عدم خودخواهی نفس، خدا فیلتری به نام «ولایت» قرار داده است / کسی که بخواهد مستقیم از خدا دستور بگیرد، نه از ولی خدا، متکبر است

- اگر انسان دوست‌داشتنی‌هایش را به نفع دستورات خدا کنار بگذارد، تا کم‌کم به خدا برسد و از او لذت ببرد، و دستورات و برنامه را هم خدا تعیین کرده باشد و انسان عبد شده باشد، باز هم یک مشکل باقی مانده است. اگر رضایت در بلا هم داشته باشیم، باز هم ممکن است نفس انسان یک مکرری به او بزند. یعنی اگر تمام دستورات را گوش کنیم، باز هم ممکن است «من» باقی مانده باشد.
- خدایا! تکلیف و تقدیر را که به خودت سپرده‌ایم، راضی هم هستیم، عبد هم شده‌ایم، دیگر چه مرضی ممکن است باقی بماند؟ خدا می‌فرماید: «انگار داری پسرخاله می‌شوی. ما کجا؟ تو کجا؟ انگار هنوز یک کمی «من» داری.»
- برای اینکه معلوم شود که نفس ما خودخواهی نمی‌کند، خدا یک فیلتر در مسیر بندگی خودش قرار داده است که پذیرش «ولایت» است.

- اگر قرار است حرف خدا را بشنویم، این پیامبر است که حرف خدا را می‌رساند. کسی که می‌گوید: «خدایا! من می‌خواهم مستقیم از خودت دستور بگیرم، نه از پیامبر و ولی تو» او متکبر است. خدا می‌فرماید: «تو وقتی حقیقتاً پا بر روی انانیت خودت گذاشته‌ای و تسلیم من شده‌ای که نه تنها دستور مرا گوش بدهی، بلکه دستورات هر کسی که من گفتم را هم گوش کنی.» گوش کردن دستورات هر کسی که خدا گفته است؛ یعنی ولایت است.
- ولایت، نقطه‌نهایی مشخص شدن پاکی انسان است. ولایت همان چیزی است که ابلیس نتوانست بپذیرد و بعد از ۶۰۰۰ سال معلوم شد دروغ می‌گفته است و هنوز انانیت دارد.

### برای اینکه معلوم شود که واقعاً انانیت از بین رفته است، با ولایت باید امتحان شود

- از روز اول برو در خانه اهل بیت(ع)، بین به امیرالمؤمنین تواضع می‌کنی یا نه؟ عبد خدا بودن را نمی‌توانستی نپذیری، اما آیا حضری دستور و برتری و فضیلت امیرالمؤمنین(ع) بر خودت بپذیری یا حسادت می‌ورزی؟ آیا هنوز یک تکبر و علو روحی داری؟ اگر عبد خدا باشی، می‌گویی «خدایا! شما چه کسی را دوست داری؟ ما نوکر او هم هستیم.» این فرق عبد حقیقی با عبد دروغی است. این فرق مسلمان و مؤمن است.
- قرار بود انانیت ما به دستور خدا از بین برود که به کمک تقوا حاصل می‌شد. ما می‌پذیریم و عبد بودن، وصف ما و تقوا مرام ما خواهد شد. برای اینکه معلوم شود که واقعاً انانیت از بین رفته است، باید با ولایت امتحان شود. باید برایت سنگین نباشد که به حرف کسی که خدا گفته است هم گوش کنی. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ای پیغمبر! به خدای تو قسم، اگر سنگین باشد برای کسی که حرف تو را بپذیرد، او ایمان ندارد. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/۶۵)

### چرا خطای اهل ولایت بخشیده می‌شود؟

- اگر کسی مرحله ولایت را به خوبی طی کرده باشد، چون عبد بودن او محرز شده، اگر جایی هم خطا کند راحت می‌بخشند. ولی اگر کسی اعمال خوب و پرتواب زیادی انجام داده باشد، ولی مرحله ولایت را به خوبی طی نکرده باشد، مریض است. کارهای خوب او هم برای فریب دادن و ساکت کردن وجدانش است، نه برای اطاعت از خدا. او خودپرست است و در خیالات و اوهام به سر می‌برد. نزاع اصلی در عالم بین خداپرستی و خودپرستی است و نهایت خداپرستی این است که تو نه تنها مستقیم از خدا تبعیت کنی، بلکه وقتی کسی را ولی تو قرار داد، بپذیری.
- یک عبد عالی در زمان پیغمبر، سلمان فارسی است. از امام صادق(ع) سؤال شد که چرا ما این قدر از شما درباره سلمان فارسی تعریف می‌شنویم؟ چرا این قدر یاد سلمان می‌کنید؟ امام صادق(ع) فرمود: نگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمدی. بعد فرمودند: می‌دانید من چرا این قدر از سلمان فارسی حرف می‌زنم؟ آن فرد گفت نه. نمی‌دانم. فرمود: به این دلیل که سلمان فارسی ۳ خصلت داشت: اولین خصلت او این بود که هوای امیرالمؤمنین(ع) را بر هوای خودش ترجیح می‌داد. یعنی سلمان در مبارزه با هوای نفس به این مرحله رسیده بود که علاوه بر اینکه دستورات خدا را بر هوای نفس خودش غلبه می‌داد، یکی از دستورات ویژه خدا که ولایتمداری است را طوری انجام می‌داد که هوای دل امیرالمؤمنین(ع) را بر هوای خودش ترجیح می‌داد. (مَا أَكْثَرَ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ يَا

سَيِّدِي ذَكَرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ! فَقَالَ: لَا تَقُلْ الْفَارِسِيَّ، وَ لَكِنَّ قُلَّ سَلْمَانَ الْمُحَمَّديَّ، أَ تَدْرِي مَا كَثُرَتْ ذِكْرِي لَهُ قُلْتُ: لَا. قَالَ: لِثَلَاثِ خِلَالٍ: أَحَدُهَا: إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى هَوَى نَفْسِهِ، وَ الثَّانِيَةُ: حُبُّهُ لِلْفُقَرَاءِ وَ ...؛ امالی شیخ طوسی/ص ۱۳۳)

### شاید ولایت فقیه هم محل امتحان هوای نفس آدم باشد

• هوای نفس، داستان ما را از عبودیت و تقوا به ولایت کشانید. آیا ته هوای نفس چیزی باقی مانده است؟ ولایت فقیه چقدر به ولایت علی بن ابیطالب (ع) ربط دارد؟ شاید ولایت فقیه هم محل امتحان هوای نفس آدم باشد. سؤال می شود: «ولی فقیه که معصوم نیست!» ببخشید مگر سلمان فارسی معصوم است؟! شما اگر سلمان فارسی را دوست نداشته باشی و ولایت او را نداشته باشی، از ولایت اهل بیت (ع) خارج شده‌ای. اسم مقداد، ابوذر، عمار و حذیفه هم در این مورد ذکر شده است. (الْوَلَايَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يُعَيَّرُوا وَ لَمْ يُبَدَّلُوا بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاجِبَةً مِثْلَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبِي ذَرِّ الْعِفَارِيِّ وَ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ حَذِيفَةَ بْنِ الْيَمَانَ وَ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ وَ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ وَ عِبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ وَ خَزِيمَةَ بْنَ ثَابِتِ بْنِ الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَبُو [أَبِي] سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَ مَنْ نَحَا نَحْوَهُمْ وَ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ؛ خصال صدوق ۶۰۷/۲) اگر کسی می گوید ما فقط ۱۴ معصوم داریم و نوکر آن‌ها هستیم، باید گفت تو اگر نوکر نوکرهای آنها نباشی و به یکی از نوکرهایشان توهین کنی، از ولایت معصومین خارج شده‌ای. به همین دلیل عجلتاً به همه احترام بگذار.

• خدا برای اینکه برنامه مبارزه با نفس ما را بدهد، می تواند همه پیغام‌ها را خودش برساند ولی برخی جاها را می گوید پیامبر من، این مطلب را تو بگو. از جمله مهمترین این موارد، ماجرای غدیر است. (أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) هر جا خداوند اطاعت از خودش را مطرح کرده است، اطاعت از رسول را هم با عبارت‌هایی نظیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» مطرح کرده است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» یعنی تقوای خدا داشته باشد و از من اطاعت کنید؛ این حرف تمام انبیاء در قرآن بوده است. و شاید فقط یک مورد باشد که خداوند تنها از اطاعت خودش سخن گفته باشد.

• حضرت علی (ع) می فرماید: «ای بندگان خدا بدانید وقتی شما تقوای خدا را داشته باشید و از اهل بیت پیغمبر خدا محافظت کنید این افضل عبادات است و خدا را به افضل عبادت پرستش کرده‌ای. و بهترین ذکر خدا را گفته‌اید. شکر خدا را در برترین صورت شکر به جار آورده‌اید. و بهترین نوع صبر و شکر را انتخاب کرده‌اید؛ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّكُمْ إِذَا اتَّقَيْتُمُ اللَّهَ وَ حَفِظْتُمْ نَبِيِّكُمْ فِي أَهْلِهِ فَقَدْ عِبَدْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ عِبَادَتِهِ وَ ذَكَرْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا ذُكِرَ وَ شَكَرْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا شُكِرَ» (تحف العقول/ص ۱۷۸)

### هر کس نسبت به ولی خدا کینه‌ای داشت در کربلا فرصت پیدا کرد آن را رو کند

• اما در کربلا چه خبر بود؟ در جبهه اولیاء که امام حسین (ع) آمده بود تا عشق‌بازی کند و قربانی بدهد. اما در جبهه اشقیاء چه کسانی هستند؟ خدا تصمیم گرفت در کربلا دو اتفاق بیافتد: ۱- عاشق‌ها، عشق خود را نشان دهند ۲- کسانی که کینه‌ای یا یک تکبری به ولی خدا داشتند که ته دلشان رسوب کرده بود، فرصت پیدا کنند رذالت و پلیدی خودشان را نشان بدهند. در کربلا می توان دید کسانی که تسلیم ولایت نیستند، چه رذالتی در دل‌هایشان خوابیده است. هر کس نسبت به ولی خدا کینه‌ای داشت در کربلا فرصت پیدا کرد آن را نشان بدهد ...

